

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۹۰

تاریخ: یکشنبه ۱۴۰۳/۰۲/۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

## المقصد الأول : فى الأوامر

۲-۱ - الفصل الثانى من المقصد الاول فى ما يتعلق بصيغته الامر

۲-۱. اطلاق الصيغة و اقتضائه كون الوجوب توصلياً؟

گفتگوی ما به این جا رسید که برخی در تقسیم واجب به توصلی و تعبدی پیشنهاد تقسیم ثلاثی را دادند و مثلاً فکر می کنند که تقسیم ثنائی مسامحه است. این تفکر از این جهت که آمده اقسام واجب را جمع کرده، به نظر ما قابل تأمل است و باید دقت کرد. مرحوم امام خمینی قدس سره در تقریراتی که از ایشان چاپ شده، ایشان این جور بیان کرده. فرموده است که للواجب اقسامٌ. حالا کار به تعبدی و توصلی نداشته باشید. للواجب اقسامٌ. یک قسم واجب این است که هر جوری حاصل بشود، واجب انجام شده. ایشان مثال می زند به انقاذ غریق یا ستر عورت. حالا اگر یک خانمی فرض کنید پوششش کامل نیست، باد آمد پوشش را کامل کرد، واجب حاصل شده دیگر. دیگر نمی توانیم بگوییم خانم حجابت را رعایت کن. بعد ممکن است بگوییم؛ اما الان دیگر حجاب دارد. هیچ چیزی نمی خواهد. حتی می خواهم عرض کنم نه مباشرت می خواهد، نه خودش، نه اختیار می خواهد، هیچ چیزی نمی خواهد. طرف کشف عورت شده بود، ایام ایام حج است گاهی پیش می آید این مردها که درست لباس ندارند بیچاره ها، عمری هم عادت نکرده اند با این وضعیت. مثلاً مکشوفه الکذا بود. یک دفعه پایش را چرخاند روی پای بعدی، دیگر تمام شد. دیگر ستر عورت که ایشان مثال زده، ستر عورت حاصل می شود. قسم دوم قصد می خواهد. یک چند مثال بزنید. بعضی واجبات هست قصد می خواهد. حالا نگوئید واجب. بعضی امور هست قصد می خواهد. مثل امور انشائی. نکاح، طلاق، بیع، اجاره. حالا اگر مصداق واجب باشد که می شود واجب. اگر مصداق واجب هم نباشد قصد می خواهد. شما دوهزار بار هم بگوئید بعت، بیعی حاصل نمی شود مگر با قصد.

پس نمی‌توانیم بگوییم که مثلاً بعت هر جوری حاصل شد؛ لذا اگر با اکراه باشد می‌گویند نه. اگر با الجاء باشد، اضطرار باشد، می‌گویند نه. اگر بدون توجه باشد، در خواب باشد، می‌گویند نه. این هم قسم دوم. قسم سوم غیر از قصد خصوصیت تقرب هم باید داشته باشد. نکاح قصد می‌خواهد؛ اما نماز هم قصد می‌خواهد. به نظر شما این دو مثل هم است؟ نه. نکاح متقرباً به الی الله تعالی لازم نیست انجام بشود؛ ولی نماز باید متقرباً بها الی الله تعالی باشد. حالا خود همین سومی، باز دو قسم است. یک قسم این است که به تعبیر ایشان مصداق عبودیت است. اگر بخواهیم فارسی حرف بزنیم، بگوییم مصداق پرستش است؛ اما یک قسم این است که قربی باشد ولو پرستش به حساب نیاید. شما وقتی نماز می‌خوانید، روزه می‌گیرید، دارید خدا را پرستش می‌کنید؛ اما وقتی زکات و خمس می‌دهید، زکات و خمس غیر از این که قصد می‌خواهد، قربی هم هست. باید کسی قصد قربت بکند زکات بدهد؛ ولی کسی نگفته دادن زکات پرستش است. پس باید بگوییم واجبی که یا عملی که قصد نمی‌خواهد، عملی که قصد می‌خواهد، عملی که قصد می‌خواهد با تقرب که خود این پرستش است یا لاپرستش است. بعد ایشان می‌گویند من اگر باشم، آن دو مورد اول را می‌دهم به توصلی. آنی که قصد نمی‌خواهد، آنی که فقط قصد می‌خواهد. می‌گویم توصلی این دو است؛ اما آن دو مورد بعدی را می‌برم ذیل تقربی؛ ولی تقربی را تقسیم می‌کنم به عبادی، به قول ایشان تعبیدی و غیر تعبیدی. نتیجه این می‌شود که درست است اول تقسیم می‌شود به دو قسم؛ اما نه توصلی و تعبیدی. حرف جدید تهذیب الاصول این است. می‌گویند تقسیم بکنید به دو قسم؛ اما نگوید توصلی و تعبیدی. بگویید توصلی و تقربی؛ منتها تقربی را هم تقسیم کنید به تعبیدی و غیر تعبیدی یا دلتان می‌خواهد بگویید به عبادی، پرستشی یا غیر عبادی که قهراً سه مورد در شکمش درمی‌آید. توصلی، تقربی غیر تعبیدی، تقربی تعبیدی. ایشان به هم زد دیگر. ما مقابل توصلی، تعبیدی داشتیم؛ اما در این جا مقابل توصلی، تقربی داریم. بعد تقربی هم چون دو قسم می‌شود، قهراً سه مورد در آن درمی‌آید. این هم یک نظر در مسئله. به هر حال به شما گفتم ما تقربی و توصلی، توصلی و تعبیدی، تا آخر فقه کار داریم. حالا نمی‌دانیم وقتی که فوت کردیم، باز درگیر این‌ها هستیم یا نیستیم.

این کلام شکیل، مرتب اگر بخواهیم راجع به آن صحبت کنیم، محضر ایشان عرض می‌کنیم که اگر شما نظرتان به جعل اصطلاح است که چرا علما تقربی را نیاوردند؟ چرا عبادت را، پرستش را از آنی که غیر پرستش است ولی هر دویش تعبیدی است را چرا جدا نکردند؟ چرا حساب نماز را از حساب زکات جدا نکردند؟ و اصطلاح می‌خواهید جعل کنید، اصطلاح هر محققى آزاد است؛ ولی اگر هم می‌خواهید جعل اصطلاح کنید، رعایت نمی‌گویم موازین، چون این جا خیلی موازین حرف نمی‌زند، موازین دست خودمان است، حداقل رعایت

استوانه‌های لغت بشود. در برگه از چهار لغوی درشت، سترگ من آوردم که اصطلاح تهذیب الاصول، خلاف اصطلاح آن‌ها است. حالا شما بگویید خب خلاف باشد، نه نشد. ما اگر خواستیم از یک تعبیری استفاده کنیم، ظاهرش هم این است که می‌خواهیم به حسب معنای لغت استفاده کنیم. یک‌دفعه یک کسی می‌گوید من می‌خواهم جعل اصطلاح بکنم، توضیح هم بدهد. حتی بگوید کار به لغت ندارم، کاری به عرف ندارم، اما کسی که می‌گوید مثل نماز را می‌گوییم عبودیت، تصریح دارد دیگر، باید ببینیم آیا لغت هم عبودیت را همین معنی می‌کند یا نه. جالب است راغب بین عبودیت و عبادت فرق می‌گذارد. عبودیت را به پرستش معنی نمی‌کند. عبادت را به پرستش معنی می‌کند. عبودیت را می‌برد تا حد اطاعت. در حالی که در تهذیب الاصول عبودیت مصداق پرستش شد؛ ولی راغب اصفهانی می‌گوید عبادت از عبودیت ابلغ است. عبادت پرستش است؛ ولی عبودیت پرستش نیست؛ لذا عبادت در حق غیر خدا نیست؛ اما عبودیت در حق غیر خدا هم هست. حالا می‌گوییم راغب یک نفر است. نظر خودش را گفته. می‌رویم سراغ خلیل بن احمد. خلیل بن احمد تعبد را در غیر خدا به کار می‌برد، در حالی که مطابق تهذیب الاصول تعبد مقابل تقریبی غیر تعبدی است. همان پرستش. بالأخره تعبد در غیر خدا به کار می‌رود یا نمی‌رود؟ خلیل می‌گوید آره. صاحب سخن ما می‌گوید نه و ما هم بی‌تعارف اگر امر دائر باشد بین حرف مثل خلیل که تمرکزش لغت عرب است، اولویت می‌دهیم با بزرگانی که تمرکزشان لغت نیست. می‌رویم سراغ شخصیت سوم جوهری. جوهری عبودیت را می‌گوید خضوع و ذل. آیا خضوع و ذل در مقابل غیر خدا به کار می‌رود یا نمی‌رود؟ خضع کل شیء لکم. ذل کل شیء لکم. به اهل بیت علیهم السلام در زیارت جامعه چه می‌گوییم؟ این زیارت جامعه را یادتان نرود. کل شیء هم انسان‌ها را می‌گیرد، هم هستی را می‌گیرد؛ البته می‌دانیم خداوند خارج است. اتفاقاً در زیارت جامعه لفظ الله بشمارید ببینید چند بار آمده. در این ۲۷۲ صفتی که به اهل بیت می‌دهیم، سلامی که می‌دهیم حدوداً ذل کل شیء لکم. در این کل شیء انبیا هم هستند. اولوالعزم‌ها هم هستند. خضع کل شیء لکم. آقای جوهری می‌گوید عبودیت معنایش این است. پس معلوم است در مورد غیر خدا به کار می‌رود. در مورد اهل بیت به کار رفته. در مورد پیامبر به کار رفته. چهارمی زجاج است که ابن‌منظور نقل می‌کند. من نمی‌دانم آقای زجاج کتاب لغت دارد یا ندارد. اصلاً نمی‌دانم خودم دارم یا ندارم. چون گاهی وقت‌ها کتاب‌ها ذیل یک کتاب دیگر چاپ شده؛ ولی می‌دانید که ابن‌منظور از زجاج زیاد نقل می‌کند در لسان العرب. جناب ابن‌منظور از آقای زجاج نقل می‌کند که ایشان گفته عبادت طاعت است؛ منتها طاعت همراه با خضوع. آدم گاهی وقت‌ها دستور یک نفر را اطاعت می‌کند، مثل این‌که رئیس یک اداره دستور می‌دهد مدیر کل، کارمند هم اطاعت می‌کند. دولت دستور می‌دهد، شهروندان اطاعت می‌کنند. این را نمی‌گویند عبادت؛ ولی

اگر همراه با خضوع باشد، خضوع، احترام، تواضع، خضوع یعنی چه؟ خود را انداختن. اگر این طور باشد، می گویند عبادت. قهراً زکات می شود عبادت؛ در حالی که طبق نظر تهذیب الاصول عبادت نبود. خلاصه یک تفکر مقابل تفکر مخالفت با اصل تقسیم که دیروز می گفتیم تقسیم وحدانی؛ البته تقسیم وحدانی غلط است. اگر وحدانی است، دیگر تقسیم ندارد. من هم در برگه حواسم بود نگوییم تقسیم وحدانی. گفتم که بعضی ها گفتند تقسیم دو قسم غلط است. نگفتم هم گفتند یک قسم؛ البته عادت داریم می گوئیم فلان چیز یک قسم بیشتر ندارد، در حالی که قسم برای تقسیم است. این جور بگوئید بهتر است. مقابل کسی که با تقسیم واجب به توصلی و تبعدی مخالف است. آقای ایروانی. در کنار مشهور که تقسیم را ثنائی می دانند، شخصیتی داشتیم که تقسیم را ثلاثی می دانست که دیگر توضیح دادیم و نقد هم که به ذهن ما رسید عرض کردیم. خلاصه نقد هم این شد که اگر شما می خواهید جعل اصطلاح بکنید اشکال ندارد؛ اما رعایت لغت را بکنید. رعایت عرف را بکنید. نگویید ما این را می گوئیم عبودیت، در حالی که لغت مخالف است. اگر هم ایشان نظر دیگری دارد، باید بیان کند تا ما صحت و سقمش را ارزیابی کنیم. علی الحساب این بیان به جایی نرسید.

بسم الله الرحمن الرحيم. اگر موافق هستید برویم سراغ مطلب دوم. ما داریم راجع به تبعدی و توصلی تحقیق می کنیم. یکی از امور همین بود که اولی اش که دیروز شروع کردیم با عنوان تحقیق؛ البته نقد و تحقیق. نقد هم هست. این که این ها عناوین تعلیمی هستند. امر دوم این بود که صنع آقای خراسانی یعنی کار ایشان در تعریف توصلی، صنع دقیقی نیست. بعضی اشکالات را دارد. مطلب سوم همین بود که بعضی ها فکر ثلاثی را آوردند ولو عملاً به جایی نرسید؛ اما نکته چهارم بگذارید ما هم نظرم را بگوئیم بین این تفاسیر مختلف. به نظر من ما بیایم دست به تقسیم مشهور نزنیم، چون کار ما با همان تقسیم ثنائی حل می شود. اگر کارمان با تقسیم ثنائی حل می شود، دیگر لازم است دائماً این ور و آن ور بزنیم؟ ما به عنوان یک مسلمان وقتی با شریعت مطهر تماس می گیریم، متوجه می شویم که در شریعت مطهر بعضی امور است که قصد قربت می خواهد، بعضی امور است که قصد قربت نمی خواهد. ما دنبال این هستیم. دیگر حالا آنی که قصد قربت نمی خواهد چه اقسامی دارد، آنی که قصد قربت می خواهد چه اقسامی دارد، آن مقصد ما در این بحث بالاصالة نیست. اگر این طور شد، ما تقسیم ثنائی را قبول کنیم و قهراً اگر این را بگوئیم، توصلی و تبعدی را بین این همه تعریف که پنج تعریف را ما آوردیم و الا بیشتر از پنج تعریف است، بین این همه تعاریف کدام را انتخاب کنیم؟ همانی که توصلی قصد قربت نمی خواهد، تبعدی یتوقف اتیانه علی قصد القربة و از این به بعد هم چه امسال از این تمه ای که مانده، چه سال آینده، بر همین معنی سلوک کنیم. قرار ما با شما این باشد. این هم نکته چهارم. پس در این نکته چهارم علی رغم

کوتاه‌بودنش، دو مطلب در آن بود. یکی ما ببینیم کارمان با کدام تقسیم درست می‌شود، همان را محور قرار بدهیم. اصلاً تقسیم لازم است یا نه. مثلاً آقای ایروانی که با تقسیم مخالفت می‌کند، از ایشان سؤال می‌کنیم قبول داری که بعضی از واجبات قصد قربت نمی‌خواهد؟ می‌تواند بگوید نه من قبول ندارم. همه واجبات قصد قربت می‌خواهد. این دیگر ارادت ما نسبت به ایشان کم که نمی‌شود؛ ولی کمی متأثر می‌شویم. یعنی چه همه واجبات قصد قربت بخواهد؟ نکاح قصد قربت می‌خواهد؟ بیع اگر یک‌جا واجب بشود، قصد قربت می‌خواهد؟ کمک به زن و بچه قصد قربت می‌خواهد؟ همین بیشتر نمی‌خواهیم بگوییم. بعد می‌رویم سراغ تقسیم ثلاثی هم که گفتیم. پس تقسیم ثنائی قبول کنیم. تفسیر توصلی و تعبدی را هم به همان معنای مشهور بپذیریم. خوشبختانه ما در این‌جا هر دو کار مشهور را پذیرفتیم. هم تقسیم ثنائی را، هم تفسیر تعبدی را به ما یتوقف و توصلی را به ما لایتوقف. این هم مطلب بعد.

نکته پنجم. داریم تحقیق می‌کنیم که بحث را بتوانیم جمع کنیم. عنوان این است پنج اولویة التركيز فی طرح النزاع علی بیان مسائل غیر ما رسم فی المتون و تداول علی الالسن. شما هر اصولی را نگاه کنید از کفایه، قبل از کفایه رسائل، فصول، قوانین، هدایه المسترشدين، بعد از کفایه هم که تا دو‌یست تا شمرند. شرح و تعلیقه بر کفایه. در همه این‌ها همین وضعی که تا حالا دیدید، تقسیم واجب به تعبدی و توصلی و اطلاق صیغه چه اقتضا می‌کند، تعبدی را یا توصلی را؟ بعد هم دعوا می‌کنند سر این که تعبدی چیست، توصلی چیست یا یک آقایی پیدا می‌شود می‌گوید تقسیم را ثلاثی کنید. یک آقایی پیدا می‌شود می‌گوید اصل تقسیمتان غلط است؛ ولی ما به عنوان یک طلبه می‌خواهیم عرض کنیم که اگر می‌خواهید آن‌چه که در فقه می‌گذرد نگاه کنید و بر اساس آن فقه این بحث را سامان بدهید، نباید متمرکز بشوید روی تعبدی و توصلی. باید روی چیزهای دیگری متمرکز بشوید. امروزی‌ها می‌گویند فقه الواقع؛ البته واقعی که آن‌ها می‌گویند یعنی واقع خارجی. واقعی که من می‌گویم الان، یعنی واقع فقه و اولی این است که متمرکز بشود اصولی در طرح نزاع روی مسائلی که در فقه با آن کار دارد. یک‌جور دیگر نزاع را باید ترسیم کرد. ما یک مسائلی داریم در فقه، این قدر وقتی مطرح می‌شود مهم است، من یک مثال بزنم بعد یک‌بار دیگر این عربی را بخوانیم. خیار مجلس را خواندید؟ بله. از مسقطات خیار مجلس چیست؟ افتراق است. البیعان بالخیار ما لم یفترقا فاذا افترقا وجب البیع. وجب یعنی ثبت یعنی لازم. بیع لازم می‌شود، ثابت می‌شود، برقرار می‌شود؛ یعنی دیگر خیار نیست. آن‌جا یک بحثی هست در مکاسب هم آمده که اگر یک‌دفعه کسی با پای خودش می‌رود بیرون. مثل این که شما میوه می‌خرید از میوه‌فروشی می‌آید بیرون، بعضی وقت‌ها هست یک نفر شما را تهدید می‌کند. در میوه‌فروشی یک‌دفعه مأمور دادگاه می‌آید می‌گوید بیا برویم. شما از باب

ترس، اکراه، نمی‌خواهید بروید بیرون، شاید می‌خواستید هنوز هم میوه بخرید، با اکراه می‌آید بیرون. یک دفعه هم می‌آیند شما را می‌زنند زیر بغل، از مغازه می‌آورند بیرون. چند رقم بیرون آمدن شد؟ سه رقم. یک افتراق اختیاری، یک افتراق با اکراه ولی با پای خود آمدید بیرون، یک افتراق الجائی. الجاء یعنی کشان‌کشان اصلاً شما را بردند. بعد می‌دانید چه بحثی شده آن‌جا بین شیخ انصاری و دیگران؟ بحث شده که فاذا افتراقاً، افتراق اختیاری مراد پیغمبر است یا افتراق ولو اکراهی باشد یا افتراق ولو الجائی باشد؟ هر سه مورد قائل دارد. بعضی‌ها گفتند افتراق باید اختیاری باشد. گفتند فعل ظهور در اختیار دارد. فاذا افتراقاً یعنی افتراق اختیاری نه هر افتراقی. بعضی گفتند افتراق ولو از روی اکراه [باشد]. بله از روی الجاء نه دیگر. خود شیخ این نظر را دارد. بعضی‌ها هم گفتند حتی اگر الجاء باشد؛ چون افتراق بالأخره حاصل شد دیگر؛ متتها بردند او را. این‌جا بحثی پیش می‌آید که آیا افعال وقتی مستند می‌شود به فاعل، ظهور در قصد دارد، در اختیار دارد یا شامل لااختیار هم می‌شود؟ این چه ربطی به بحث تبعدی و توصلی دارد؟ من اصرار ندارم ربط داشته باشد. می‌خواهم بگویم این مسئله باید بیاید. به جایی این‌که بگویم بعضی افعال تبعدی است، بعضی توصلی است. نمی‌گویم آن‌را نگویم؛ اما بینیم در صحن فقاهت ما با چه مسائلی درگیر هستیم. آن‌ها را باید مطرح کنیم. آیا تبعدی و توصلی تنها مسئله ما است یا غیر تبعدی و توصلی هم مسئله ما است؟ یا باید آن‌ها مطرح بشود؟ به جد سادات عظام علیهم صلوات الله از خیلی از مسائلی که در اصول مطرح است و خوب هم هست، این بحث‌ها لازم‌تر است، مطرح هم نشده؛ لذا وقتی در اصول بحث نمی‌شود، فقیه می‌رود جلو، در خیار مجلس که می‌رسد، آن‌جا هم نمی‌تواند مفصل بحث کند، چه بسا کار قبلی هم نکرده، چون بحث استطرادی است، خدارا شکر سه رقم بیشتر نداریم. اگر شش رقم داشتیم، شش قول پیدا می‌شد. سه‌شنبه می‌خواهیم برویم یک سری در فقه بزنیم، بینیم غیر از تبعدی و توصلی، من این را قبول دارم، این درست است، این بحث هم باید در اصول بیاید که آمده؛ اما کنار تبعدی و توصلی واجبات و احکام واجبات را بینیم چه اقسامی دارد، بر اساس آن ما بحث را پیش ببریم؛ لذا یک‌بار دیگر می‌خوانم عنوان بحث پنجم را. اولویۃ التکریر. یعنی اولویت تمرکز در طرح نزاع بر بیان مسائلی غیر از آن‌چه که در کتب آمده و بر سر زبان‌ها جاری است. آن‌چه که در کتب اصول آمده و بر سر زبان‌ها جاری است چیست؟ تبعدی و توصلی. همین؛ اما واجبی که مباشرت می‌خواهد، واجبی که مباشرت نمی‌خواهد، واجبی که قصد اختیار می‌خواهد، واجبی که اختیار نمی‌خواهد، این‌ها هم باید بیاید کنار تبعدی و توصلی به آن معنایی که ما گفتیم. قصد قربت می‌خواهد و نمی‌خواهد.

الحمد لله رب العالمین.

